

A Comparative Study of the Role and Position of People in the Pope's Authority System in Catholicism and Velāyat-e Faqih in Shi'ism¹

Mohammad Reza Karimi Vala¹, Amir Abbas Mahdavi Fard², Ahmad Aghaei Meybodi³

1. Associate Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Theology, Qom University, Qom, Iran
(Corresponding Author). r.karimivala@qom.ac.ir

2. Associate Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Theology, Qom University, Qom, Iran.
aa.mahdavifard@qom.ac.ir

3. PhD. student in Islamic education, majoring in the theoretical foundations of Islam, Qom University, Qom, Iran. aghaiahmad@gmail.com

Abstract

Guardianship in Catholicism and Shi'ism and the analysis of people's position as the recipients of guardianship are important issues in the evaluation of these two ideologies. Using a documentary-analytic method, the present research reviews the concept of and sphere of guardianship of the pope and the just jurist. The results indicate that the existing gospels confirm the religious authority of Jesus Christ (AS) and his apostles but reject any political authority for them and consequently for the pope so he just has religious guardianship and people should be his absolute obedient in this regard. Yet for some centuries, the pope introduced himself as the guardian of political affairs and by recourse to the idea of his infallibility, deemed that people have no position in this regard and made a reference to some verses in the gospels to substantiate this process. However, although in the Shi'ite thinking, the important majesty of the Dear Prophet (AS), Saint Imāms (AS), and then the just jurist are in charge of religious and worldly guardianship, the legitimacy of this position comes merely from Almighty God so people have a significant role in the objective realization, continuation, reinforcement, and supervision in this regard.

Keywords: Catholic, Shi'ism, Pope Guardianship, Velāyat-e Faqih (Guardianship of an Islamic Jurist) People.

1. **The present article is extracted from:** a Ph.D. thesis entitled "A Comparative Study of the Political Guardianship in Abrahamic Religions", presented in the major of Teaching Theology-Theoretical Foundations of Islam, at Qom university.

Received: 2021/04/13; **Accepted:** 2021/09/06

© the authors

<http://sm.psas.ir/>

Publisher: Political Studies Association of the Seminary



مقایسه تطبیقی نقش و جایگاه مردم در نظام اقتدار پاپ در مذهب کاتولیک و نظام ولایت فقیه در مذهب تشیع^۱

محمدرضا کریمی والا^۱، امیرعباس مهدوی فرد^۲، احمد آقایی میبیدی^۳

۱. دانشیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول). r.karimivala@qom.ac.ir

۲. دانشیار، گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران. aa.mahdavidard@qom.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش مبانی نظری اسلام، دانشگاه قم، قم، ایران. aghaiahmad@gmail.com

چکیده

تولی‌گری در مذهب کاتولیک و تشیع، و واکاوی جایگاه مردم به عنوان بستر مورد تولی، مسئله مهم در ارزیابی این دو اندیشه است که پژوهش حاضر با شیوه اسنادی-تحلیلی، ضمن جستاری بر مفهوم و قلمرو تولی پاپ و فقیه عادل، آن را مورد بررسی قرار داده است. یافته‌ها حاکی از آن است که اناجیل موجود، ضمن تثبیت ولایت دینی برای حضرت عیسی(ع) و دیگر رسولان آن حضرت، نافی هرگونه ولایت سیاسی آنان و به تبع، پاپ بوده، لذا وی تنها حائز ولایت دینی است و از این جهت، بایسته است که مردم مطیع محض او باشند. با این وجود، پاپ چند قرن خود را متولی امور سیاسی نیز معرفی نمود و با صحنه‌گذاری بر انگاره خطاناپذیری خویش، مردم را فاقد هرگونه جایگاهی در این خصوص دانسته و در تثبیت این روند به فرازهای اناجیل استناد نمود. اما در تفکر شیعی، هرچند تولی امور دینی و دنیوی شأن مهم نبی گرامی(ص) و ائمه اطهار(ع) و در مرتبه بعدی فقیه عادل است، اما حقانیت این سیمت صرفاً از ناحیه خدای تعالی بوده و نقش محوری مردم در تحقق عینی، استمرار، تقویت و نظارت بر آن می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: کاتولیک، مذهب تشیع، ولایت پاپ، ولایت فقیه، مردم.

۱. پژوهش حاضر برگرفته از: رساله دکتری با عنوان «مقایسه تطبیقی مرجعیت سیاسی عالمان در ادیان ابراهیمی»، ارائه شده در

رشته مدرسی معارف گرایش مبانی نظری اسلام، در دانشگاه قم است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۵

۱. مقدمه

از منظر اندیشوران فلسفه سیاسی معاصر، نحوه تنقیح جایگاه سیاسی مردم در ارزیابی یک تفکر سیاسی، ملاکی بسیار مهم تلقی می‌شود. در این میان در نظام‌های ولایی که منشاء الهی برای حکومت قائل هستند، تبیین این مهم حائز اهمیت بیشتری است. مسئله اساسی این است که اشتراک و تفارق، میان دو تئوری ولایی پاپ و فقیه جامع‌الشرایط که در تاریخ بشریت با خاستگاه دینی و ارتباط با الوهیت، تحقق عینی یافته‌اند، چیست؟ نقش و جایگاه مردم در این دو نظام فکری، از حیث مشروعیت، عینیت خارجی و بقاء چگونه است؟

هرچند راجع به ولایت فقیه عادل و ولایت پاپ، تحقیق‌های مفصلی انجام شده است، اما پیرامون ارزیابی تطبیقی این دو، به ویژه از حیث جایگاه مردم، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. شایان توجه است که چارچوب نظری پژوهش حاضر مقایسه تئوریک و نه مطالعه تاریخی - میدانی است تا با روش اسنادی - تحلیلی ضمن بیان شباهت‌های ظاهری در ضمن اشتراک‌های لفظی، موارد تمایز و ارجحیت نظریه ولایت فقیه بر نظریه ولایت پاپ از حیث جایگاه مردم را مورد بررسی قرار دهد.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. کلیسای کاتولیک و پاپ

کلیسا، در اصل به معنای جمعیت، انجمن و یا اجتماعی است که اغلب دارای هدفی دینی هستند، یعنی اجتماع انسانی که فراخوانده شده و با یکدیگر جمع شده‌اند (Walsh, 2016: P.37)، ولی کم‌کم به مکان تجمع آن‌ها، کلیسا اطلاق شد. کلیسای کاتولیک، نسبت به ارتدکس و پروتستان، قدیمی‌ترین و از حیث تعداد، بیشترین و احتمالاً قوی‌ترین نماینده مسیحیت است (کونگ، ۱۳۸۴: ص ۳۹). کلیسایی که خود را تنها حامل واقعی مسیحیت، بلکه تنها نگهبان سنت مسیحی و تنها تعلیم‌دهنده دین مسیحی می‌داند (اگریدی، ۱۳۸۴: ص ۱۹۵-۱۹۶). لفظ «کاتولیک»^۱ مرکب از دو واژه یونانی (kath) و (holou) به معنای «جامع و جهانی» است، یعنی تعالیم یک کلیسا، جامع و جهانی می‌باشد (Walsh, 2016: P.12). لقب پاپ در کلیسای کاتولیک برای برگزیده مجمع کاردینال‌ها به رهبری کلیسای کاتولیک و رئیس

دولت شهر واتیکان اطلاق می‌شود. کلمه پاپ (Pope)، برگرفته از کلمه پاپاس (pappas) در زبان یونانی به معنی پدر است (Halfmann, 2002: Vol.11, P. 495). اعتقاد به اینکه پطرس به عنوان جانشین حضرت عیسی (ع) انتخاب (متی ۱۶: ۱۳-۲۰) و در ژم به شهادت رسیده، اعتقاد به مقام پاپی رومی را پایه‌ریزی کرده است (McFarland & et al., 2011: P. 367).

۲-۲. ولی فقیه

ولایت در لغت به معنای قرارگیری دو یا چند چیز در کنار هم است، به گونه‌ای که چیزی میانشان فاصله نباشد. از این جهت به معنای «قرب» آمده است (ابن فارس، ۱۳۹۹: ج ۶، ص ۱۴۱). اطلاق والی بر حاکم نیز به همین مناسبت است، زیرا «ولی» بر امارت سلطه یافته و نزدیک‌ترین افراد به آن است (مشکینی، ۱۴۱۹ق: ص ۵۵۸).

فقیه از ریشه «فقه» بوده و فقه در لغت به معنای فهم و درک همراه با تأمل عمیق است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ج ۹، ص ۱۲۳). استعمال واژه فقیه برای کسی که در علوم اسلامی - اعم از عقاید، اخلاق و احکام - دارای فهم و درک عمیق است تا عصر امام صادق (ع) شایع بود، اما از آن زمان به بعد به علت تکامل و تخصصی شدن علوم و در اثر کثرت استعمال، واژه فقیه، اختصاص به عالمی پیدا کرد که در احکام فرعی تبخّر کافی دارد و افعال مکلفین را براساس ادله آن استنباط می‌کند (کرکی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۵).

ولی فقیه، کسی است که اختیارات و وظایف معصومین را در امر رهبری سیاسی جامعه در دوره غیبت به عهده دارد. مباحث فقها راجع به ولایت فقیه از همان قرون ابتدایی غیبت امام زمان (عج) مطرح بوده و علما در ابواب مختلف از ولایت فقیه بحث کرده‌اند و با دلایل عقلی و نقلی به اثبات آن پرداخته‌اند (به عنوان مثال: اردبیلی، ۱۳۶۳: ج ۱۲، ص ۱۱؛ طوسی، ۱۴۰۰ق: ص ۳۰۰-۳۰۱؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق: ج ۳، ص ۲۳۴).

۲-۳. جایگاه و مقام پاپ

در مسیحیت کاتولیک، پاپ وارث عیسی مسیح است. مقام پاپ در یک سیر فقه‌رایی به پطرس و عیسی مسیح (ع) می‌رسد و این زنجیره حلقه مفقوده‌ای ندارد (آگریدی، ۱۳۸۴: ص ۱۰۱). اولین کسی که به اتصال این سلسله تا عیسی مسیح (ع) اشاره کرد، پاپ لئوی اول در قرن پنجم میلادی بود (Walsh, 2016: P.68). او معتقد بود که پاپ به عنوان وارث پطرس، اقتدار کاملی را به ارث برده که مسیح به پطرس بخشیده است (Cunningham, 2009: P.28). بنابراین، مشروعیت پاپ به وارث عیسی

مسیح(ع) و جانیشینی پطرس است. این مشروعیت و اقتدار در یک سلسله‌ای ناگسسته به پاپ هر عصری می‌رسد. پاپ واسطه بین خدا و خلقش قرار می‌گیرد و اراده الهی را در زمین اجرا می‌کند.

۲-۳-۱. قلمرو ولایت پاپ

از آنجا که پاپ وارث عیسی مسیح(ع) است و مشروعیت خود را از این طریق کسب می‌کند، برای بررسی ولایت وی، لازم است ولایت حضرت مسیح(ع) را در کلیسای کاتولیک بررسی کرد. عیسی مسیح(ع) در مدت کوتاه سه ساله رسالت خویش، نه انتظار یهودیان از «پادشاهی یهود» را برآورده کرد و نه امکان ایجاد «ملکوت الهی» را پیدا نمود. البته آن حضرت به مردم می‌فرمود: «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متی ۴: ۱۷) و از شاگردان خویش نیز خواست که نزدیک بودن ملکوت آسمان را موعظه کنند (متی ۱۰: ۷)، اما هنگامی که عیسی مسیح(ع) نتوانست آرزوی یهودیان مبنی بر قیام یک مسیح فاتح را برآورده سازد، بلکه با دنیاطلبی و ناهنجاری‌های عالمان یهودی به مخالفت برخاست، عالمان یهود نقشه قتل آن حضرت را کشیدند و سرانجام مطابق کتاب مقدس، آن حضرت را به صلیب کشیدند (انجیل متی، فصل ۲۸).

به اعتقاد مسیحیان، آن حضرت هرگز ادعای برپایی حکومت زمینی نداشت، بلکه برای دوری از فشار سیاسی حاکمان، پادشاهی پادشاهان را به رسمیت شناخت و خود را پادشاه شهر خدا معرفی کرد. پادشاهی شهر خدا امری متفاوت از پادشاهی شهر زمینی بوده و حساب امپراتوری از خدا جدا است. به گفته آگوستین در کتاب «شهر خدا»، دو شهر آسمانی و زمینی داریم که هر کدام شهریار و شهروند خاص خود را دارد. البته هر دو پادشاهی از آن خداوند است (ر.ک: آگوستین، ۱۳۹۱).

مطابق نظر عیسی مسیح در کتاب مقدس، لازم است در امور دنیوی از امپراتور و در امور دینی از خداوند اطاعت کرد؛ لذا، وقتی پیلاطوس از حضرت عیسی(ع) سؤال کرد آیا تو پادشاه یهود هستی؟ حضرت عیسی(ع) در جوابش فرمود: «پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست» (یوحنا، ۱۸: ۳۶)؛ و هنگامی که فریسیان و طرفداران امپراتور از آن حضرت راجع به دادن مالیات به امپراتور سؤال کردند، آن حضرت فرمود: «مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا» (متی، ۲۲: ۲۱؛ مرقس، ۱۲: ۱۷؛ لوقا، ۲۰: ۲۵). پطرس حواری نیز مردم را به اطاعت از حاکمان فراخواند (رساله اول پطرس ۲: ۱۳-۱۴).

از این رو برخی الهی‌دانان معاصر همچون «فُرتین»^۱ بر این باورند که مسیحیت برخلاف یهودیت و اسلام، هرگز یک دین سیاسی نیست. مسیحیت برای تشکیل یک جامعه سیاسی مجزاً یا ارائه اصولی برای حکومت‌داری فراخوان نداده است، بلکه به مسیحیان تأکید دارد که شهروندان خوبی در جامعه سیاسی باشند تا زمانی که مجبور به ترک اصول عقاید خود مانند بت پرستی نیستند (White, 2003: P. 60).

اما برخلاف نظر بسیاری از اندیشمندان مسیحی، می‌توان ولایت سیاسی عیسی مسیح (ع) را از سخنان آن حضرت استنباط کرد: سخنان آن حضرت راجع به ملکوت الهی که جنبه سیاسی دارد (Chilton & Neusner, 1999: P.39): دستور به حمل صلیب با خود (لوقا، ۱۴: ۲۷) که نشان از آمادگی برای شهادت در راه حق دارد، اعلام حاکمیت شمشیر به جای سلامتی به عنوان هدف از بعثت خویش (انجیل متی، ۱۰: ۳۴)، دستور خرید شمشیر به یارانش (انجیل لوقا، ۲۲: ۳۶-۳۸)، داوری و محاکمه بین مردم (یوحنا، ۵: ۲۷-۳۰؛ اعمال رسولان، ۱۰: ۴۲) و رسوا کردن رهبران مذهبی ریاکار و دنیاپرست (متی، ۲۳: ۱۳-۳۶؛ لوقا، ۱۱: ۳۹-۵۴) که در نهایت گفتار و رفتار آن حضرت، منجر به حکم اعدام او شد. بنابراین، نمی‌توان گفت حضرت عیسی (ع) با سیاست کاری ندارد. ملکوت آسمان از ملکوت زمین جدا نیست و رسالت حضرت عیسی (ع)، اصلاح جامعه و امور اجتماعی و سیاسی نیز بوده است؛ اما به دلیل فراهم نبودن شرایط، آن حضرت بیشتر به بیان مسائل اخلاقی پرداخت و برای کم کردن فشار دشمنان و حاکمان دستور به اطاعت از حکومت‌های وقت داد. بنابراین، اگر عیسی مسیح (ع) فرصت برقراری عدالت زمینی و برپایی حکومت الهی را پیدا می‌کرد، قطعاً دریغ نمی‌کرد.

در قرون اولیه تاریخ کلیسا، پاپ‌ها به پیروی از حضرت عیسی (ع)، اطاعت از پادشاهان را لازم می‌دانستند؛ اما با ظهور قسطنطین در قرن چهارم و دادن آزادی به مسیحیان، به تدریج کلیسا قدرت پیدا کرد و پاپ مدعی مرجعیت سیاسی شد و دوره وحدت پادشاهی آسمانی و زمینی آغاز گردید. کلیسا در این زمان به نظریه‌پردازی راجع به سیاست و حکومت پرداخت. کلیسا حتی آیاتی را که زمانی بر مشروعیت حکومت امپراتور استناد می‌کرد (رومیان، ۱۳: ۱-۲)، بر ولایت پاپ تطبیق داد؛ چراکه مدعی بود ولایت الهی به پطرس، جانشین عیسی (ع) رسیده است (متی، ۱۶: ۱۳-۲۰) و پطرس در رم به شهادت رسیده و مقام پاپ، بدون حلقه‌ای مفقوده به پطرس و عیسی مسیح وصل است (اگریدی، ۱۳۸۴: ص ۱۰۱). از این

جهت پاپ بالاترین مقام دینی و سیاسی است (McFarland & et al., 2011: P. 367).

کلیسا، آیاتی را که حضرت عیسی (ع) سفارش کرده بود که مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا (متی، ۲۲: ۲۱؛ مرقس، ۱۲: ۱۷؛ لوقا، ۲۰: ۲۵) و گذشتگان از آن برداشت جدایی دین و دولت کرده بودند را به فراموشی سپرد و آن را به صرف همراهی عیسی (ع) با قوانین امپراتوری تفسیر کرد (طباطبایی، ۱۳۸۰: ص ۲۵). لئوی یکم (پاپ دوران ۴۴۰ تا ۴۶۱ میلادی) بیان داشت که پادشاه حق حاکمیت ندارد و تنها پاپ که جانشین پطرس است، حق حاکمیت دارد (Cunningham, 2009: P.28).

وقتی حضرت عیسی (ع) به شاگردانش فرمود اگر شمشیر ندارید، لباس خود را بفروشید و شمشیر بخرید، شاگردانش گفتند که دو شمشیر داریم و عیسی (ع) فرمود: بس است (لوقا، ۲۲: ۳۵-۳۸). این تعبیر «دو شمشیر» در آغاز سده‌های دهم تا نیمه نخست دوازدهم، به تدریج به «دو قدرت دین و دنیا» تفسیر شد و برنارد کلروو^۱ در اوایل قرن دوازدهم، از کسانی بود که مدعی شد این دو شمشیر متعلق به کلیساست (Morris, 1991: P.207).

اما برخی الهی‌دانان کاتولیک، مانند هانس کونگ^۲، با این نظر مخالف هستند و معتقدند اقتدار در کلیسای اولیه نه برای حکومت کردن و کسب و حفظ امتیازات، بلکه برای خدمت و رفاه همگان وضع شده و آنچه داریم خدمت کلیساست، اما به تدریج در کلیسای کاتولیک زمان ما «خدمت مقدس» به «حکومت مقدس» تبدیل شده است (کونگ، ۱۳۸۴: ص ۵۴). مرجعیت پطرس در کلیسای اولیه، به تنهایی نبود، بلکه همراه با دیگران بود. او هرگز یک رهبر معنوی یا حتی یک حاکم منحصر به فرد نبود. هیچ اثری از مرجعیت منحصر به فرد و شبه سلطنتی در او یافت نمی‌شود (کونگ، ۱۳۸۴: ص ۵۶).

مقامات کلیسا و در رأس آن‌ها پاپ، زمانی که امکان دستیابی به قدرت سیاسی را نداشتند، حکومت زمینی را امری مذموم و جهت مبارزه با امور شیطانی قلمداد می‌کردند (Weithman, 1992: P.361): اما زمانی که امکان دستیابی به قدرت برای آن‌ها فراهم شد، حکومت زمینی را نیز شعبه‌ای از حکومت الهی معرفی و تفسیر کردند (فاستر، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۴۷۸-۴۸۱) و به سیاست، قداست بخشیدند.

1. Bernard of Clairvaux

2. Hans Kung

۲-۳-۲. خطاناپذیری پاپ

کلیسای کاتولیک برای اعمال ولایت مطلقه در همه امور و دوری از انتقاد دیگران، خود را خطاناپذیر معرفی کرد و الهی دانان برای این امر تأویل‌های دینی و عقلی ارائه دادند. آنها معتقدند وقتی عیسی مسیح در عید پنطیکاست در میان مسیحیان حضور پیدا کرد، این حضورش دائمی است و با حضور او، کلیسا از خطا در امان است (MacGregor, 1957: P.79). همچنین چون روح القدس در کلیسا هم زندگی می‌کند و هم عمل می‌کند، پس، کل کلیسا به عنوان کل، خطاناپذیر است. به عبارتی، ممکن است که تک‌تک اعضای کلیسا خطاناپذیر باشند، اما شورای اسقفی به عنوان تجلی کلیسا، به ضمیمه پاپ، در مقام تعلیمی خطاناپذیرند (Rahner, 1982: P.713-714). باید توجه داشت که در اکثر این متون، کلیسا خطاناپذیر اعلام شده است، نه شخص پاپ. ولی به هر حال وقتی پاپ حرفی می‌زند یا تصمیمی می‌گیرد، چون حرف او، حرف کلیسا است، پس، مصون از خطاست. مطابق این آموزه به بیان کشیش اسپانیایی قرن شانزدهم، ایگناسیوس لویولا^۱ «ما باید همیشه آماده باشیم، اگر مقامات کلیسایی چیزی را که در نظر ما سفید می‌نماید، به سیاه تعریف کنند، باور کنیم که آن چیز سیاه است؛ چراکه روح القدس بر کلیسا حکومت می‌کند» (Ignatius of Loyola, 1914: P.98).

از زمان ترتولیان، الهیدان مسیحی قرن دوم میلادی، راه برای خطاناپذیری پاپ هم هموار شد و پاپ به عنوان تجلی کلیسا، خطاناپذیر معرفی گردید و در شورای اول واتیکان به تصویب رسید (Rahner, 1982: P.714). در شورای واتیکان دو، خطاناپذیری از کلیسا به اسقفان نیز بسط داده شد که می‌تواند دو معنا داشته باشد: یکی اینکه هنگامی که اسقفان در مجمع جهانی جمع می‌شوند، خطاناپذیرند و دیگری اینکه هنگامی که در سراسر عالم نیز منتشر هستند، باز هم در ارتباط با پطرس هستند و آموزه‌های اخلاقی و ایمانی آن‌ها بدون خطا است (Halfmann, 2002: Vol.7, P.448).

۳. جایگاه مردم در ولایت مطلقه پاپ

سؤال‌های مهمی راجع به جایگاه مردم در هندسه ولایت مطلقه پاپ مطرح است، مردم، به عنوان بستر تولی پاپ، از حیث تحقق عینی، تقویت و استمرار اقتدار پاپ چه جایگاه، وظایف و مسئولیت‌هایی بر

1. Ignatius of Loyola

عهده دارند؟ اطاعت از پاپ، چه دلیل و توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ آیا مردم حق نظارت بر عملکرد پاپ و دخالت در صورت تخطی از وظایف دارند؟ آیا مردم در انتصاب و حتی عزل پاپ نقشی دارند؟ برای پاسخ به این قبیل پرسش‌ها لازم است به ادوار متفاوت ولایت پاپ توجه شود.

۳-۱. جایگاه مردم در ولایت پاپ در دوره پیش از قرون وسطی

کلیسای کاتولیک تا قبل از قرون وسطی، امکان دستیابی به قدرت و ولایت سیاسی نداشت و تنها بر مردم ولایت دینی داشت. کلیسا متولی امور دین‌جدا از سیاست بود و ایمان‌داران خود را به اطاعت محض از پادشاه دعوت می‌کرد (رومیان، ۱۳: ۱-۲). بنابراین، نقش و وظیفه سیاسی مردم در این دوره اطاعت محض از دولت بود و چون از دیدگاه کتاب مقدس، حکومت از آن خداوند است و حاکمانی که از طرف او انتخاب می‌شوند، مشروعیت دارند (اول سموئیل، ۱۰: ۱؛ اشعیا، ۴۴: ۲۸)، اطاعت از پادشاه، اطاعت از خداوند است (جامعه سلیمان، ۸: ۲-۴).

آگوستین قدیس نیز حاکمیت را از آن خداوند می‌داند و دولت زمینی را در صورتی متّصف به عدالت مطلق می‌کند که نظام ربانی را نقض نکند؛ اما اگر پادشاه مخالف اراده الهی عمل کند، بخشی از عدالت خود را از دست داده است، ولی نسبت به نظمی که در جامعه ایجاد کرده است، عادل شمرده می‌شود. اطاعت از چنین پادشاهی به معنای واقعی عادلانه نیست؛ اما با این حال، اطاعت شهروندان از دولت لازم است (فاستر، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۴۰۵-۴۰۶).

اندکی پیش از آغاز قرون وسطی، قسطنطین، امپراتور روم، مسیحیت را به رسمیت شناخت و امپراتوری مسیحی را تأسیس کرد. در این برهه از تاریخ کلیسای کاتولیک، همان‌طور که اطاعت از پادشاه غیر مسیحی لازم بود، به طریق اولی اطاعت از پادشاه مسیحی، لازم بود و همچنان مردم نقشی در حکومت، جز اطاعت محض نداشتند. بدین جهت، مردم در این دوره، باید مطیع محض حاکمان باشند، گرچه پادشاه عادل نباشد. همین مقدار که حاکمی برای امنیت و رفاه مردم قدم برمی‌دارد، برای اطاعت او کافی و عادلانه است، گرچه برای اتصاف حاکم به عدالت مطلق لازم است که دستورات الهی را رعایت کند (فاستر، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۴۰۵-۴۰۶).

۳-۲. جایگاه مردم در ولایت پاپ در قرون وسطی

در قرون وسطی، کلیسا مدعی شد که هم امور دینی و هم امور سیاسی را عهده‌دار است، از این جهت

اطاعت دینی و سیاسی از پاپ مطرح شد. چون پاپ جانشین پطرس و عیسی مسیح است، پس، مطابق نظر توماس آکویناس، مردم همان طور که مأمور بودند از عیسی مسیح (ع) اطاعت محض کنند، باید از پاپ نیز اطاعت محض کنند، چراکه ولایت مطلقه عیسی مسیح (ع) از طریق پطرس و جانشینان او در حال حاضر به پاپ رسیده است (فاستر، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۵۱۱-۵۱۲).

در این نظام الهیاتی، رأی و نظر مردم چه مستقیم و چه غیرمستقیم در انتخاب پاپ نقشی ندارد. گرچه در کلیسا برای برگزیدن پاپ، انتخابات برگزار می‌شود، اما صاحبان رأی و انتخاب، مردم نیستند، بلکه کاردینال‌ها هستند که آن‌ها نیز نماینده مردم نیستند و از اعضای کلیسا هستند که کم‌کم به این مقام ارتقاء یافته‌اند. چون پاپ خطاناپذیر است، از این جهت انتقاد و نظارت مردم بر پاپ بی‌معناست؛ چراکه نقد و اعتراض در صورتی مطرح است که امکان اشتباه وجود داشته باشد. وقتی پاپ تحت هدایت روح القدس عمل می‌کند و روح القدس ناظر بر کلیسا است، نظارت مردم جایگاهی ندارد.

ولایت سیاسی و مذهبی پاپ به حدی رشد کرد که حتی دانشمندان علوم تجربی نیز لازم بود تحت نظر کلیسا ارائه نظر کنند و اگر نظر آن‌ها مخالف رأی کلیسا بود، محکوم به ارتداد و مرگ می‌شدند. نمونه آن محاکمه گالیله در دادگاه‌های تفتیش عقاید و صدور حکم ارتداد و اعدام او از طرف کلیسا است که منجر به توبه گالیله گردید (See: Shea & Artigas, 2004). بنابراین، در این دوره نه تنها مردم حق نداشتند که راجع به گفتار و کردار پاپ صاحب اقتدار دینی و سیاسی اظهار نظر کنند، بلکه حتی راجع به امور تجربی نیز بدون اجازه کلیسا حق اظهار نظر نداشتند.

۳-۳. جایگاه مردم در ولایت پاپ بعد از قرون وسطی

بعد از قرون وسطی اقتدار کلیسا و پاپ در نازل‌ترین سطح خود قرار گرفت و به تدریج از محبوبیت آن کاسته شد. ولایت پاپ به امور دینی تقلیل یافت و پاپ دیگر نه پادشاه عالم، بلکه فقط رئیس منطقه کوچک واتیکان شد و به عنوان معلم اخلاق به حیات خود ادامه داد. الهی‌دانان این بار تلاش کردند که دموکراسی را مطابق اراده الهی تبیین و معرفی کنند (Halfmann, 2002: Vol.4, P.640) و خلاء پاپ در مشروعیت حکومت را جبران نمایند. در این دوره، مردم خود اختیار مطلق امور سیاست را به عهده دارند و کلیسا در این امر دخالتی ندارد. پاپ در امور سیاست تنها توصیه‌های اخلاقی دارد که ضمانت اجرایی ندارد و الزامی را برای حاکمان ایجاد نمی‌کند.

با تنزل ولایت سیاسی پاپ، ولایت دینی او نیز متنزل شد. مردم به جای اطاعت مطلق از پاپ، به نقد کتاب مقدس و کلیسا پرداختند و چون کلیسا دیگر قدرت سیاسی نداشت، نتوانست با برپایی دادگاه‌های تفتیش عقاید با دگراندیشان و منتقدان مقابله کند. شاخه پروتستان در مسیحیت به معنای نهضت اعتراض، در اثر همین اعتراض‌ها به وجود آمد و بسیاری از اصول کلیسای کاتولیک را رد کرد.

۴. جایگاه و مقام فقیه

در مذهب امامیه، حق ولایت و سرپرستی به طور ذاتی و مستقل از آن خداوند است و کسانی که از طرف خداوند مأذون هستند، حق ولایت دارند. این افراد رسول اکرم (ص) و اولی الامر هستند (نساء، ۳۹). براساس روایات، شیعه، اولی الامر را دوازده امام معصوم (ع) بعد از رسول اکرم (ص) می‌داند (عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ص ۲۵۲) و معتقد است بعد از معصومین، مطابق مقبوله عمر بن حنظله: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُرِضُوا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۶۷)، ولایت به جانشینان آنان، یعنی عالمان دینی می‌رسد که از آن به «ولی فقیه» تعبیر می‌شود.

شیخ انصاری ضمن استناد به این مقبوله، ولایت سیاسی و اجتماعی فقیه را اثبات می‌کند: «هیچ اختلافی نیست در این که حکم حاکم (فقیه جامع الشرایط) در موضوعات خاص، در صورتی که محل نزاع و تخصص باشد، نافذ است. حال می‌گوییم که چون امام (ع) رضایت به حکم حاکم را در مخاصمات، از این جهت واجب دانسته که آنان (فقیهان جامع الشرایط) را به طور مطلق بر این قضایا «حاکم» قرار داده است، پس، این اطلاق دلالت دارد که حکم آنان در موارد دعاوی و درگیری، از فروع «حکومت مطلقه» و «حجیت عامه» فقیهان است. بنابراین، نافذ بودن حکم آنان، به دعاوی اختصاص ندارد، بلکه شامل دیگر موارد نیز می‌شود» (انصاری، ۱۴۱۵: ص ۴۹). صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶ق) از محقق کرکی (متوفای ۹۴۰) نقل اجماع بر همطرازی فقهای عادل در ولایت ظاهری بر امور جامعه کرده و ادامه داده است: «اگر ولایت فقیه، گسترده و فراگیر نباشد، هر آینه بسیاری از امور مربوط به جامعه تشیع به تعطیلی می‌انجامد. از این رو شگفت‌آور است که [پس از این همه دلایل عقلی و نقلی روشن] برخی از مردم در این باره وسوسه و تشکیک کرده، گویا از فقاهت، بویی نبرده و از فهم رموز سخنان معصومین، بهره‌ای نبرده‌اند» (نجفی، ۱۳۶۲: ج ۵، ص ۳۹۷). از این رو، ولی فقیه جانشین پیامبر اکرم (ص) است تا ادامه‌دهنده

رسالت آن حضرت در تبیین دین و اجرای آن در عصر غیبت باشد.

۴-۱. قلمرو ولایت فقیه

به فرموده قرآن کریم، انبیاء رسالت اجرای اوامر الهی و استوار نمودن عدالت در جامعه را دارا هستند (حدید، ۲۵). خداوند خطاب به رسول اکرم (ص) فرمود: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم حکم کنی» (نساء، ۱۰۵). در این آیه شریفه، حاکمیت مطلق شامل حکم ولایی، حکومتی و قضایی باید براساس وحی الهی باشد (انصاری، ۱۴۱۵ق: ص ۴۸). بنابراین، برپایی حکومت پیامبر (ص) نه از روی نبوغ، و یا فراهم شدن موقعیت اجتماعی، بلکه مربوط به رسالت الهی ایشان است. این سمت بعد از رحلت نبی گرامی اسلام (ص) بر عهده ائمه اطهار (ع) بوده (طبرسی، ۱۳۹۰: ج ۲، ص ۱۸۲) و در دوران غیبت، بر عهده فقهای عادل است. همان‌گونه که در روایات از جمله توقیع شریف به این مهم اشاره شده است (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ص ۴۸۳). ضرورت این امر نهفته در منع از مراجعه به طاغوت (نساء، ۱۰) و عدم حضور ظاهری معصوم می‌باشد (بروجردی، ۱۳۶۲: ص ۷۸-۷۹).

ولایت فقیه مطلقه است؛ منظور از مطلقه بودن ولایت، تمرکز قدرت و سپردن قدرت بدون محدودیت در دست فقیه نیست، بلکه منظور عمومیت حوزه قدرت فقیه در همه حوزه‌های حکومتی است. ولایت مطلقه، گسترش دامنه ولایت است تا آنجا که شریعت اسلامی به آن اجازه می‌دهد، نه اینکه فقیه براساس اراده مطلق خود، مجاز به انجام هر کاری باشد. ولایت فقیه مقید به امور حسبیه نیست. منظور از امور حسبیه مواردی است که متصدی خاصی ندارد و مجتهد عادل باید تصدی آنها را به عهده بگیرد یا با اجازه او انجام شود، مانند رسیدگی به اموال ایتم (امام خمینی، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۵۱۹). البته اگر ولایت فقیه را محدود به امور حسبیه کنیم، مطابق نظر برخی چون امام خمینی، حفظ نظام اسلامی و جلوگیری از انحراف در امت نیز از امور حسبیه است که جز با تشکیل حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست (امام خمینی، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۴۹۷-۴۹۸). صاحب جواهر، عموم ولایت فقیه را از واضحات برمی‌شمارد و مخالفین آن را مذمت می‌کند که آنها فقه و رموز آن را درک نکرده‌اند (نجفی، ۱۳۶۲: ج ۲۱، ص ۳۹۷).

۴-۲. فقاہت و عدالت ولی‌آمر

در اندیشه شیعه، ولایت فقیه در طول ولایت معصومین است و فقیه برخلاف پاپ هرگز معصوم نیست؛ اما

در فهم و اجرای دین، متخصص و در عمل خداترس و عادل است (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۸، ص ۹۵). دو قوه فقاها و عدالت موجب می‌شود که خطای ولی فقیه بسیار کاهش یابد، ولی به مقام عصمت و خطاناپذیری نائل نمی‌گردد. این دو امر موجب اعتماد و فرمان‌برداری از ولایت فقیه است، زیرا او هر آنچه امر الهی است، بدون تبعیت از هواهای نفسانی، از منابع استنباط، ابلاغ و در صورت مهیاء شدن شرایط به تولی امور می‌پردازد.

۴-۳. ولایت فقیه انتصابی یا انتخابی

اکثر فقهای شیعه قائل به نصب عام ولی فقیه از طرف معصومین هستند؛ بدین معنا که مطابق روایات متعدد، معصومین فقیه جامع‌الشرایط را حاکم بر مردم قرار داده‌اند. مثلاً در مقبوله عمر بن حنظله آمده است: «قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ص ۶۷) و این امر اختصاصی به قضاوت ندارد (نایینی، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ص ۳۳۶). پس، مشروعیت ولایت فقیه به نصب از طرف معصومین است. اما برخی از فقهای معاصر مانند آیت‌الله منتظری بر این اعتقاد هستند که معصومین فقط ویژگی‌های ولی فقیه را بیان کرده‌اند و بر مردم است که در انتخاب حاکم خود چنین ویژگی‌هایی را لحاظ کنند. به عبارتی مشروعیت ولایت فقیه به انتخاب مردم است و انتخاب مردم، در ردیف شرایطی مانند فقاها و عدالت است که بدون آن مشروعیت ولایت فقیه از بین می‌رود (منتظری، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۴۰۶). طبق این نظریه تا انتخاب مردم صورت نگیرد، هیچ فقیهی حق تصرف در حقوق عمومی را ندارد. مهم‌ترین دلیل این گروه بر انتخاب این است که فقهای جامع‌الشرایط در یک عصر ممکن است چند نفر باشند، از این جهت باید انتخاب صورت بگیرد و نصب درست نیست، زیرا نه ولایت جمیع آنها با همدیگر درست است، و نه امکان اتفاق نظر در جمیع مسائل وجود دارد و این موجب هرج و مرج خواهد شد (منتظری، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۴۰۹-۴۱۰). اما باید توجه داشت که انتصاب الهی نه به نصب یک فرد واحد است و نه به نصب مجموع من حیث المجموع، بلکه به نصب جمیع است که به صورت واجب کفایی بر همه واجدین شرایط واجب بوده و هرگاه یک نفر به این امر قیام کرد، تکلیف از بقیه ساقط است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ص ۳۹۲).

۵. جایگاه مردم در ولایت فقیه

رسول اکرم (ص) ضمن تصریح به انتصاب حضرت علی (ع) به جانشینی خود، اعمال ولایت را مشروط به رضایت مردم دانست: «یا علی، ولایت امت من از آن توست، پس، اگر امت در کمال عافیت و رضایت، تو را به حکومت برگزیدند، تو نیز به حکومت آنها پرداز، اما اگر درباره تو اختلاف کردند، آنها را به خودشان

واگذار (ابن طاووس، ۱۳۷۵: ص ۲۴۸-۲۴۹). بر همین اساس، وقتی آن حضرت، امام علی (ع) را در غدیر خم به عنوان جانشین خود معرفی کرد، از مردم خواست با او بیعت کنند (طبرسی، ۱۴۰۳ق: ج ۱، ص ۶۵). از این رو، در اندیشه سیاسی تشیع، هر چند خاستگاه مشروعیت حکومت، الهی بوده، اما امکان تحقق آن در گرو مقبولیت مردمی است. اگر مردم به حاکم منصوب از طرف پروردگار، رضایت ندهند و زمینه حاکمیت او را فراهم نسازند، گناهکار هستند، ولی جرم آن‌ها اجتماعی نیست تا تعقیب قانونی داشته باشد. هر چند اگر مردم با بیعت خود، به حاکمیت دینی رضایت دادند، دیگر مُجاز به سرپیچی نیستند. گواه بر آن، فرموده حضرت علی (ع) است: «مردم پیش از آنکه بیعت کنند، صاحب اختیارند، اما هنگامی که بیعت کردند، دیگر اختیاری (در نافرمانی) برای آنان نیست... و بیعت شما با من یک امر ناگهانی و بدون فکر و آگاهی نبود» (مفید، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۲۴۳).

امام خمینی به عنوان کسی که در عمل نیز توانست اقامه ولایت فقیه کند، بر نقش مردم در نظام ولایت فقیه تأکید فراوانی داشت، به گونه‌ای که بعد از سرنگونی نظام شاهنشاهی، نوع نظام جدید را به فرزندوم گذاشت و بیش از ۹۸ درصد مردم به «جمهوری اسلامی» رأی مثبت دادند. امام خمینی حتی قانون اساسی را نیز بعد از تدوین آن به همه‌پرسی گذاشتند که ۹۹/۵ درصد مردم رأی مثبت دادند.

در حکومت معصومین (ع) با اینکه حاکم، معصوم از گناه و خطا است، اما مردم در ارائه نظر آزادند. قرآن کریم، به پیامبر اکرم (ص) دستور می‌دهد در امور با مردم مشورت کند (آل عمران، ۱۵۹). آن حضرت در امور مختلف از جمله جنگ‌ها با مردم مشورت می‌کرد، چنان‌که در جنگ أُحد، برخی بر این نظر بودند که در شهر مدینه به دفاع بپردازند و برخی موافق خروج از مدینه و مقابله با دشمن در خارج از شهر بودند. حضرت با اینکه موافق گروه اول بود، ولی به دلیل رأی اکثریت، تصمیم دوم را اجرا کرد (حمیری، بی تا: ج ۳، ص ۵۸۴).

ولی فقیه نیز بی‌نیاز از مشورت نیست و باید از نظر کارشناسان در امور مختلف استفاده کند. در عزل و نصب‌ها نیز همین گونه است. در حال حاضر در نظام جمهوری اسلامی ایران که مبتنی بر نظریه ولایت فقیه است، فقط تعداد اندکی از مسئولین هستند که ولی فقیه خود مستقیماً و آن هم با نظر کارشناسان و معرفی افراد ذیصلاح آنها را نصب می‌کند و بقیه مسئولین کشور از جمله رئیس جمهور، نمایندگان مجلس، نمایندگان خیرگان رهبری و... با نظر مستقیم مردم انتخاب می‌شوند.

پیامبر اکرم (ص) نصیحت و خیرخواهی حاکمان را از وظایف هر مسلمانی بیان می‌کند (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ص ۴۰۳) و وجوب امر به معروف و نهی از منکر شامل امر و نهی به حاکمان نیز می‌شود.

این دو عرصه‌های دیگری هستند برای ظهور آراء و انظار آحاد ملت در راستای بقای کارآمدی نظام اسلامی. امام خمینی از مردم می‌خواهد که مواظب رفتار مسئولین جامعه از جمله ولی فقیه باشند: «همه ملت موظفند که نظارت کنند بر این امور. نظارت کنند اگر من یک پاپم را کنار گذاشتم، کج گذاشتم، ملت موظف است که بگویند پاپت را کج گذاشتی، خودت را حفظ کن» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ج ۸، ص ۵).

طراحی مجلس خبرگان رهبری که متشکل از فقهای منتخب مردم هستند، جهت نظارت بر کارهای رهبری، خود گواه دیگری بر نقش مردم در نظام ولایت فقیه است. مردم اگر انتقادی از رهبری دارند، از طریق نمایندگان خود، آنها را پیگیری می‌کنند. ضمن اینکه خود فقها به دلیل فقاقت خویش می‌توانند عملکرد ولی فقیه را با شرع مقدس مطابقت داده و اگر ناسازگاری احساس کردند، تذکر دهند.

با توجه به مطالب پیش گفته، روشن می‌شود گرچه خاستگاه مشروعیت و حقانیت، صرفاً از ناحیه خداوند است، اما مردم بر تعیین سرنوشت و سوءگیری حیات اجتماعی خویش حاکمیت دارند. مردم نقش ایجاد و ابقایی و اصلاحی در حکومت و نظام ولایت فقیه داشته و تحقق حکومت و صلاح و ساماندهی آن و پابرجایی و سیر به سوی اهداف آن به حضور و مشارکت مردم وابسته است.

۶. نتیجه‌گیری

پاپ مشروعیت خود را در نصب خاص از طرف حضرت عیسی (ع) در یک سلسله‌ای غیر منقطع می‌داند. به عبارتی پاپ معتقد است حضرت عیسی (ع) پطرس را جانشین خود معرفی نموده و پطرس، جانشین بعد از خود را نصب کرده است و این سلسله به پاپ کنونی کلیسای کاتولیک رسیده است. اما مشروعیت ولی فقیه به نصب خاص نیست، بلکه بنا به نظر اکثر فقهای شیعه، مشروعیتش به نصب عام است. به عبارتی ویژگی‌های حاکم در زمان غیبت در روایات معصومین آمده و در هر عصری ولایت در فقیهی جامع شرایط محقق می‌گردد.

پاپ، واسطه بین خدا و خلق است و مردم جهت آمرزش گناهان باید نزد پاپ و یا منصوبین او رفته و جهت غفران الهی، به گناه اعتراف و از آن توبه کنند. اما ولی فقیه واسطه بین معصومین و مردم است، به این معنی که با علم و اجتهاد خود و با رعایت انصاف و امانت‌داری، اوامر الهی را از کلمات معصومین (ع) دریافت کرده و در مسائل جدید، احکام را استنباط می‌کند و به مردم ابلاغ می‌نماید و برای تصدی امور مردم، مأذون و صاحب حق ولایت و رهبری سیاسی است.

قلمرو ولایت پاپ، در ادوار مختلف تاریخ متفاوت بوده است، زمانی که کلیسا تحت فشار و ظلم دیگران بود، منکر ولایت سیاسی خود بود و حتی حکومت را امری مذموم می‌دانست و اطاعت از پادشاهان را لازم می‌شمرد، اما زمانی که کلیسا توانست به قدرت برسد، به‌ویژه در قرون وسطی، دایره ولایت خود را به امور سیاسی بسط داد و مدعی شد که کلیسا در مطلق امور حتی علوم تجربی ولایت دارد و صحت و سقم نظریات علمی را نیز او مشخص می‌کند. ولی بعد از قرون وسطی که مردم از کلیسا رویگردان شدند، مجبور شد به نقش اخلاقی خود در جامعه اکتفاء کند. اما شیعه از ابتدا، منکر ولایت سیاسی پادشاهان بود و مراجعه به آنها را حرام می‌دانست. شیعه معتقد است که ولایت بعد از پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) به عهده ولی فقیه است، گرچه شرایط اعمال چنین ولایتی در تاریخ کم‌تر مهیاء بوده است.

در هر دو اندیشه کاتولیک و مذهب شیعه، منشاء ولایت و حاکمیت، الهی است، اما در نظام ولایتی پاپ، مردم هیچ جایگاهی ندارند، ولی در نظام ولایتی فقیه، مردم دو نقش بی‌بدیل مقبولیت و عینیت‌بخشی و نظارت بر استمرار را دارا هستند. این امر به دو جهت است: اولاً، به اعتقاد بسیاری از اندیشمندان مسیحی، حضرت عیسی(ع) در سه سال رسالت خویش، هرگونه ولایت سیاسی خویش را منکر بوده و مردم را به اطاعت از پادشاهان امر کرده و سیره رسولان آن حضرت نیز چنین بوده است، پس، قاعدتاً پاپ نیز ولایتش باید در امور دینی باشد، نه سیاسی. واضح است که مردم در اعطاء و سلب ولایت دینی و معنوی هیچ نقشی نخواهند داشت. ثانیاً، کسانی که قائل به ولایت سیاسی عیسی مسیح(ع) هستند، عین همان ولایت را برای پاپ قائل بوده و معتقد به خطاناپذیری پاپ هستند که این آموزه، انتقاد و نظارت مردم بر وی را بی‌معنا کرده است. اما نظریه ولایت فقیه در اندیشه سیاسی شیعی که ریشه در اسلام ناب و مسبوق به حکومت ده ساله پیامبر(ص) در مدینه و حکومت حضرت علی(ع) و امام مجتبی(ع) است، علاوه بر تثبیت سمت مرجعیت دینی برای فقیه عادل، او را عهده‌دار امر ولایت و رهبری جامعه اسلامی نیز می‌داند. هرچند که این مهم از سوی احدی جز خدای تعالی قابل اعطاء نمی‌باشد، اما همان‌گونه که در عینیت‌بخشی به ولایت سیاسی معصومین(ع)، مردم نقش اساسی و محوری داشته‌اند، در ولایت سیاسی فقیه نیز نقش تحقق و عینیت‌بخشی دارند. البته از دیدگاه انتخابی بودن ولایت فقیه، انتخاب مردم، مشروعیت‌بخش تصرفات ولی فقیه در حقوق عمومی است. به هر جهت، ولایت فقیه، گرچه در طول ولایت معصومین(ع) است، ولی هرگز مصون از خطا نیست، بلکه او دارای علم بالای دینی و ملکه عدالت است که امکان خطا را پایین می‌آورد. در نتیجه امکان انتقاد از فقیه عادل در چارچوبی اثرساز و نتیجه‌بخش و با هدف تقویت و بقاءبخشی به آن، وجود دارد.

منابع

قرآن کریم.

- ابن بابویه (۱۳۹۵ق). کمال الدین و تمام النعمة، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، ج ۲.
- ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۷۵). کشف المحجبه لثمره المهجه، محقق محمد حسون. قم: بوستان کتاب.
- ابن فارس، احمد (۱۳۹۹). معجم مقایس اللغة، مصحح عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دارالفکر، ج ۶.
- اردبیلی، احمد بن محمد (۱۳۶۳). مجمع الفایده والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان، بی جا: موسسه النشر الاسلامی، ج ۱۲.
- اگریدی، جُون (۱۳۸۴). مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی. قم: موسسه فرهنگی طه.
- انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۵ق). القضاء و الشهادات، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- آگوستین (۱۳۹۱). شهر خدا، ترجمه حسین توفیقی. قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- بحرالعلوم، سید محمد (۱۴۰۳ق). بلغة الفقیه، تهران: مکتبه الصادق، ج ۳.
- بروجردی، حسین (۱۳۶۲). البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر، حسینعلی منتظری. قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). ولایت فقیه ولایت فقاهت و عدالت، قم: نشر اسراء.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البيت، ج ۱۸.
- حمیری، ابن هشام (بی تا). السیره النبویه، محقق محمد محی الدین عبدالحمید، قاهره: مکتبه محمدعلی صبیح و اولاده، ج ۳.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۷۸). صحیفه نور، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۸.
- خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵ق). کتاب البیع، قم: انتشارات جامعه مدرّسین، ج ۲.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۰). مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده‌های میانه، تهران: نگاه معاصر.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق). الإحتجاج علی أهل اللجاج، مصحح محمدباقر خراسان. مشهد: نشر مرتضی، ج ۱.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۹۰). اعلام الوری بأعلام الهدی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۲.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق). النهایه، بیروت: دارالکتب العربی.
- عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰). تفسیر العیاشی، بی جا: چاپخانه علمیه، ج ۱.
- فاستر، مایکل برسفورد (۱۳۸۳). خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱.
- کرکی، علی حسین (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: موسسه آل البيت، ج ۱.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). اصول کافی، مصحح علی اکبر غفاری، محمد آخوندی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۱.
- کونگ، هانس (۱۳۸۴). تاریخ کلیسای کاتولیک، ترجمه حسن قنبری. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- مشکینی، علی (۱۴۱۹ق). مصطلحات الفقه و معظم عناوینه الموضوعیه، قم: نشر الهادی.

- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۹.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*. قم: موسسه آل البيت، ج ۱.
- منتظری، حسینعلی (۱۴۱۵ق). *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامية*. قم: نشر تفکر، ج ۱.
- نائینی، محمدحسین (۱۴۲۲ق). *المکاسب و البیع*. محقق محمدتقی آملی. قم: موسسه النشر الاسلامی، ج ۲.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۶۲). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*. محقق عباس قوچانی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ۲۱.
- Chilton, B. & Neusner, J. (1999). **Types of Authority in Formative Christianity and Judaism**. Routledge.
- Cunningham, L.S. (2009). **An Introduction to Catholicism**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Halfmann, J. (2002). **New Catholic Encyclopedia**. Gale. Vol.11,7,4, 2nd Edition.
- Ignatius of Loyola (1914). **The Spiritual Exercises of St. Ignatius of Loyola**. (Father Elder Mullan, S.J, tran.). New York: P.J. KENEDY & SONS.
- MacGregor, G. (1957). **The Vatican Revolution**. Beacon Press.
- McFarland, I.A.; Fergusson, D.A.S.; Kilby, K. & Torrance, I.R. (eds.). (2011). **The Cambridge dictionary of Christian theology**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Morris, C. (1991). **The Papal Monarchy: The Western Church from 1050 to 1250**. Oxford: Oxford University Press.
- Rahner, K. (1982). **Encyclopedia of Theology**. Crossroad.
- Shea, S. & Artigas, M. (2004). **Galileo in Rome: The Rise and Fall of a Troublesome Genius**. Oxford: Oxford University Press.
- Walsh, M. (2016). **Roman Catholicism: The Basics**. Routledge, Second Edition.
- Weithman, P.j. (1992). Augustine and Aquinas on original sin and th function of political authority. *Journal of the History of Philosophy*, 30(3): P.353-376.
- White, M. (2003). **Political Philosophy: An Historical Introduction**. Oxford: Oxford University Press.

استناد به این مقاله

DOI: 10.22034/sm.2021.528169.1689

کریمی والا، محمدرضا؛ مهدوی فرد، امیرعباس؛ آقایی میدی، احمد (۱۴۰۰). مقایسه تطبیقی نقش و جایگاه مردم در نظام اقتدار پاپ در مذهب کاتولیک و نظام ولایت فقیه در مذهب تشیع. *سیاست متعالیه*، ۹(۳۴): ص ۱۹۳-۲۱۰.